دوفصل‌نامه علمی - تخصصی
مطالعات تاریخی امت‌اسلامی
س٤، ش٨، پائیز و زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۱۷ تا ۳۷

Quarterly Journal Historical Studies of Islamic Community
Vol.4, No.8, fall & winter 2021-2022
P 17 - 37

بررسی نقش حمزه سیدالشهدا در جنگ‌های پیامبر (صلی‌الله علیه و آله)

محمدباقر خزائیلی[۱]

چکیده

حضور حمزه سیدالشهدا در نبردهای سپاه اسلام تا زمان حیات ایشان، بیانگر شجاعت بیش از حدّ او و پشتیبانی و حمایت او از اسلام و پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است. حمزه سیدالشهدا، اولین پرچم‌دار اسلام شناخته شده است و با توجه به نقش پرچم و به‌خصوص لواء در جنگ‌های اعراب، این مسئله نشان از شخصیت ممتاز نظامی حمزه دارد. پرداختن به ابعاد شخصیت این صحابه گران‌قدر رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) و به‌طور خاص در بعد نظامی، ازآن‌جهت اهمیت دارد که سیره نظامی زمان صدر اسلام را به همراه مؤلفه‌های اصلی آن مورد بازنمایی قرار خواهد داد.

واژگان کلیدی

حمزه سیدالشهدا، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله)، غزوه، جنگ، پرچم.

[۱] دکترای تاریخ، m.khazaili@yahoo.com

مقدمه

در میان پیامبران الهی، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) بیشترین جهاد نظامی را در راه خدا داشته است، آن حضرت پس از تحمل ستم و آزار بسیار از قریش در سیزده سالِ پس از بعثت در مکه، ناگزیر به ترک دیار خویش و هجرت به مدینه شد. با نزول آیه‌ی «اءُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِاءَنَّهُمْ ظُلِمُوا» (حج،۳۹) در سال دوم پس از هجرت، خدای متعال به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) و مسلمانان اذن داد که برای دفع ستم و تجاوز دشمنان اسلام، به نبرد و دفاع مسلحانه روی آورند.

از این زمان تا سال نهم هجری، پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) در بیست و هفت جنگ شرکت فرمود (ابن هشام،۲،۲۸۰) و خود فرماندهی مجاهدان مسلمان را بر عهده داشت، از این تعداد، جنگ‌های بدر که در جمادی الاخر سال دوم هجری (خلیفه بن خیاط، ۲۰) یا ربیع‌الاول سال دوم (واقدی،۱، ۱۲؛ ابن سید الناس، ۱، ۲۶۳) رخ داد، احد که در شوّال سال سوم هجری به وقوع پیوست (ابن هشام،۲، ۶۰)، خندق، در شوّال سال پنجم، (همان، ۲۱۴) بنی قریظه، بنی مصطلق، شعبان سال ششم، (همان، ۲۸۹) خیبر در محرم و صفر سال هفتم هجری، فتح مکه، رمضان سال هشتم، (همان، ۳۸۹) حنین، شوّال سال هشتم (واقدی،۳، ۸۹۲) و طائف، در شوّال سال هشتم، (طبرسی، ۱، ۲۳۳) به نبرد با دشمن منجر شد، آن حضرت همچنین گروه‌های نظامی بسیاری را به فرماندهی برخی از صحابه با دو هدف مهم شناسایی دشمن یا نبرد محدود با خصم اعزام فرمود. از این جنگ‌ها و گروه‌های اعزامی به ترتیب با عناوین «غزوه» و «سریه» یاد می‌شود.

یکی از شخصیت‌های بزرگ در تاریخ اسلام که تا زمان حیات خود در نبردهای سپاه اسلام اعم از غزوه و یا سریه فداکاری و ایثار را به حدّ اعلی رسانید، جناب حمزه بن عبدالمطلب بود که در مقابل پرچم شرک، لوای توحید را برافراشت و تعهد و ایمان خویش را در صحنه‌های جنگ متجلی ساخت. (سپهری،۲، ۱۲۴)

باور و اعتقاد عمیق حمزه بن عبدالمطلب به اصل توحید و رسالت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) و معاد، موجب شد تا چه در بینش و درک درست و صحیح عملکرد نظامی و چه در کارزار عمل، قاطعانه و درست و در راستای منافع اسلام و مسلمین قدم بردارد و شکوهمندانه در میدان نبرد از هیچ‌چیز حتی مرگ هراس نداشته باشد، شجاعانه و بدون هیچ ترسی از سران دشمن آنان را با

خفّت و با بدترین شکل ممکن به هلاکت می‌رساند اما درعین‌حال، مبارزهای جوانمردانه را با حریف خود به نمایش می‌گذارد و از به کار بردن حیله‌های جنگی و فریب دشمن در حین نبرد تن‌به‌تن پرهیز می‌کرد. (ابن هشام، ۱، ۱۸۹-۱۹۰)

شناخت درست پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) از این شخصیت سبب شد تا از ابتدا از این نیروی قدرتمند بهترین استفاده برده شود و پرچم‌داری سپاه اسلام و به دست گرفتن لوای مسلمین، اولین بعد به نمایش گذاردن این توان نظامی در شخص حمزه بود که نشان از کفایت آن حضرت داشت.

در ادامه به بخشی از مهم‌ترین نقش‌های نظامی حمزه سیدالشهدا در نبردهای سپاه اسلام خواهیم پرداخت:

۱. حمزه نخستین پرچم‌دار (صاحب لوای) رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)

پرچم یکی از نمادهای اصلی اقوام، قبایل، ملت‌ها، دولت‌ها و لشکرهای نظامی است که همواره در تاریخ اهمیت قابل‌توجهی داشته است. سپاه پیامبر (صلی‌الله علیه و آله)، همچون قبایل عرب پیش از اسلام، دارای پرچم‌های «لواء» و «رایت» بود، لواء به‌عنوان نشانه اصلی سپاه نسبت به رایت که نشانگر گروه‌های فرعی و قومیت‌ها بود، اهمیت بیشتری داشت. پرچم‌دار سپاه اسلام به شمار می‌رفت، بنابراین، صحابه دوست داشتند پرچم سپاه به آنان واگذار شود. (واقدی،۱، ۷۰)

انتخاب پرچم‌دار یکی از ابتدایی‌ترین کارها قبل از آغاز جنگ بود که در برخی غزوات توسط شخص پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) انجام می‌شد، (یعقوبی،۲، ۹) ثانیاً پرچم به دست هرکسی داده نمی‌شد و معمولاً از بین سرداران و شجاعان سپاه، پرچم‌دار انتخاب می‌شد. (واقدی، ۳، ۱۰۷۹)

نخستین کسی که پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و آله) پرچم اسلام را به دستش سپرد و در پی مأموریتی نظامی فرستاد، حمزه بود که به همراه سی تن از مسلمانان که پانزده نفر از مهاجرین و پانزده نفر از انصار برای مقابله با کاروان تجارتی قریش به سرپرستی ابوجهل (۲ق) که در راه مدینه از شام می‌آمدند، حرکت کرد تا به «سیف البحر» سیف البحر از نواحی «عیص» و کرانه‌های بحر احمر بوده است. (ابن هشام،۱، ۳۹۴) از ارض «جهینه» از ناحیه عیص رسیدند، ابوجهل بن هشام در میان آن‌ها همراه با سیصد سوار بودند. بین آن‌ها جنگی واقع نشد و

«مجدی بن عمرو جهنی» واسطه بین آن‌ها بود، پرچم حمزه در این رویداد، سفید بود؛ (همان، ۱، ۹؛ ابن هشام،۳، ۱۴۰) این رویداد افتخار نخستین سرداری و پرچم‌داری را برای حمزه بـه ارمغـان آورد. (طبری، ۲۲، ۱۲۷) البته در سیره ابن هشـام از ابـن اسـحاق نقـل شـده اسـت کـه پیـامبر (صلی‌الله علیه و آله) اولین پرچم را به دسـت «عبیـدۀ بـن حـارث» پسـرعموی خـود داد و او را به‌سوی دشمن روانه کرد، ازنظر ابن اسحاق این نظر صحیح است، از سوی دیگر اشعاری منسوب به حمزه وجود دارد که ابن هشام قائل است این اشعار به این مسئله دلالت دارد که اولین پـرچم از آن حمزه بوده است، البته ادباء، انتساب این اشعار را به حمزه نمی‌پذیرند، (ابـن هشـام،۲، ۵۹۵) واقدی اولین پرچم را از آن حمزه دانسته و سریه او را در ماه هفتم هجرت و سریه عبیده را نیز در ماه هشتم می‌داند. (واقدی،۱، ۹)

واقعه‌ی تاریخی دیگری که در آن حمزه مقام پرچم‌داری سپاه اسلام را بـه عهـده داشـت، غزوه «ودّان» بود. هفتاد روز از سال دوم هجرت، جنگ «ابواء» واقع گردیـد کـه بـه آن «ودّان» نیز می¬گویند، در این جنگ رسول خدا (صـلی‌الله علیـه و آلـه) محمـد بـن عبـاده را در مدینـه جانشین خود قرار داده و با ده نفر برای مقابله با قریش و جنگ با طائفه بنی ضمره از مدینه خارج شدند، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) حمزه را پرچم‌دار لشکر نمود و پرچم را که به رنگ سفید بود با دست مبارک خود به حمزه سپرد، حمزه نیز باکمال شجاعت پرچم را برداشته در پیشـاپیش آنـان به سرزمین ابواء رهسپار شدند، البته بنا بر برخی از منابع شیعی، قبل از آغاز حمله، پیامبر رایـت را به امام علی (علیه‌السلام) واگذار کرد، (مفید،۱، ۷۹؛ طبرسی، ۱۹۱) اما در منابع اهل سنت، حمـزه به‌عنوان پرچم‌دار معرفی شده (ابن سعد، ۲، ۸–۹) و به حمل پرچم (لواء یا رایت) توسط امام علـی (علیه‌السلام) هیچ اشاره‌ای نشده است. ابن کثیر به نقل از واقدی آورده است: «لوای سفید، همراه عمویش حمزه بود» (ابن کثیر،۳، ۲۴۳) هرچند با مراجعه به مغـازی چنـین مطلبـی یافـت نشـد، گرچه این سعد به این مطلب تأکید می‌کند، (ابن سعد، ۲، ۵) یعقوبی نیز بدون اشاره به این غزوه، حمزه را اولین پرچم‌دار پیامبر (صلی‌الله علیه وآله) معرفی کرده است، (یعقوبی،۲، ۴۳) امـا طبـری برخلاف آراء مورخان پیشین، سعدبن ابی وقـاص را صـاحب لـواء پیـامبر (صـلی‌الله علیـه و آلـه) می‌داند، (طبری، ۲، ۴۰۷) با توجه به آنچه در تفاوت لواء و رایت بیان شد و اینکه در منابع شـیعی به رایت امام علی (علیه‌السلام) و در منابع اهل سنت به لواء ایشان تصریح شده، به نظر می‌رسـد که امام علی (علیه‌السلام) رایت و حمزه لواء را در این جنگ حمل می‌کرده است.

سید و رئیس طایفه «بنی ضمره» و بزرگ قریه‌ی ابواء، چون اوضاع را چنین دیـد بیمنـاک

شد، از راه سازش وارد شده و با پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) پیشنهاد صلح کرد، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)، پیشنهاد او را پذیرفت و صلح نمود، ازاین‌رو جنگی واقع نشد، پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) پس از پانزده روز که در آنجا ماندند بدون جنگ به‌سوی مدینه مراجعه نمودند. (ابن هشام، ۱، ۳۹۲؛ ابن اثیر، ۷، ۱۲۵)

در رویدادی که در ماه جمادی‌الاولی سال دوم هجرت رخ داد، به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) گزارش رسید که کاروان قریش به سرپرستی «ابوسفیان» از مکه برای تجارت به شام می‌رود، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) «ابوسلمه مخزومی» را در مدینه جانشین خود کرد، با صدوپنجاه یا دویست سواره و سی شتر، سپاه اسلام از مدینه بیرون آمدند؛ پرچم اسلام در این نبرد به حمزه داده شد و به‌سوی کاروان رهسپار شدند تا به سرزمین «ذات العشیره» که در بین مکه و مدینه قرار دارد رسیدند، حضرت با سپاهیان در آنجا چند روز به انتظار کاروان توقف کردند، ولی دست به کاروان نیافتند، ازآنجا حرکت کرده به اراضی دیگر رفتند؛ هرچه تفحص نمودند، کاروان را نیافتند، سرانجام به مدینه مراجعت نمودند، این غزوه، سومین غزوه بود. (واقدی، ۱۰)

ششمین غزوه‌ی پیامبر (صلی‌الله علیه و آله)، غزوه‌ی بنی قینقاع بود و بین مسلمانان با یهودیان بنی قینقاع در دهه اول ذی‌قعده سال دوم هجرت پس از جنگ بدر اتفاق افتاد، هنگامی‌که رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) به مدینه مهاجرت کرد، یهودیان طایفه‌ی بنی قینقاع با آن حضرت پیمان بستند که هیچ‌گاه متعرض مسلمانان نشوند و به دشمنان آنان نپیوندند، بلکه هر زمان دشمنی ظاهر شد، پیامبر را کمک کنند. (ابن اسحاق، ۳، ۱۳۶۳)

پس‌ازاین پیمان، روزی زنی از مسلمانان به بازار بنی قینقاع رفت و برای کاری که در زرگری داشت به دکان زرگری رفت و در آنجا نشسته بود، در این هنگام مردی یهودی به خاطر مسخره کردن مسلمانان، پشت پیراهن آن زن را پاره کرد و گره زد و موجب آشکار شدن بخشی از بدن آن زن مسلمان گردید، یکی از مسلمانان چون از ماجرا مطلع شد، تیغی به دست گرفته به آن مرد یهودی حمله کرد و او را کشت.

غوغائی در بازار به وجود آمد، یهودیان دور آن مسلمان را گرفته و او را کشتند، این پیش آمد را به رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) گزارش دادند، آن حضرت بزرگان یهود را خواست و آنان دراین‌باره بازخواست نمود، بزرگان یهود بی‌اعتنائی و نخوت نشان دادند و معلوم بود که نمی‌خواستند به پیمان خود وفادار باشند، در این هنگام از طرف خداوند آیه نازل شد که برای

تنبیه یهودیان با آنان جنگ کنید، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) «ابولبابه» را در مدینه جانشین خود کرد و عموی خود حمزه را پرچم‌دار نمود، با سپاهی مجهز آماده جنگ با یهودیان شد، یهودیان چون قادر بر مقاومت نبودند به قلعه‌های محکم خود پناهنده شدند، پانزده روز در تنگنای محاصره بودند، سرانجام برای حفظ خود از حصارها بیرون آمده و تسلیم شدند، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)، ابتدا فرمان کشتن تمامی مردان‌شان و بردگی زنان و فرزندانشان را صادر نمود بعد با وساطت عبدالله بن ابی از خون آن‌ها در گذشته و فرمان به تصاحب اموالشان صادر نموده و آن‌ها را به سرزمین‌های دور (نزدیک شام) تبعید نمود و در این جنگ غنائم بسیاری نصیب مسلمانان شد. (ابن هشام، ۲، ۶۳۲)

با توجه به اطلاعاتی که در مورد رنگ پرچم حمزه در غزوات و جنگ‌ها بیان شده که سفیدرنگ بوده و نیز گزارش‌های تاریخی مبنی بر اینکه «لواء» پرچمی سفیدرنگ و «رایت»، پرچمی سیاه‌رنگ بوده- ازآن‌جهت که در هر لشکری لواء، یکی و آن‌هم در اختیار فرمانده سپاه بوده تا از رایات سپاه که سیاه‌رنگ بودند باز شناخته شود و در مواقع اضطراری، دیگران بتوانند نزد فرمانده جنگ بروند- حمزه، لواء سپاه اسلام را به دوش داشته و به بر اساس گزارش‌ها، هم‌زمان فرمانده اصلی سپاه نیز بوده و سایر فرماندهان، زیر نظر ایشان و با در دست داشتن رایت، در میدان جنگ حضور پیدا می‌کردند، ازاین‌رو در هر سپاه تنها یک لواء و چندین رایت وجود داشت. (شیبانی، ۱، ۸۳)

۲. بینش دقیق نظامی حمزه (علیه‌السلام)

داشتن درک بالای نظامی و تحلیل درست اطلاعات و نیز پیش‌بینی وقایع احتمالی، از مهم‌ترین ویژگی‌های یک فرمانده نظامی است که البته سهم به سزایی در شکست و یا پیروزی سپاه تحت فرماندهی وی دارد، توان و قدرتی که حمزه به‌خوبی از آن بهره‌مند بود.

در ماجرای اولین سریه پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) به فرماندهی حمزه، تحلیل و درک درست نظامی ایشان از به پا نمودن جنگ و یا پرهیز از آن، موجب شد تا بسیاری از سرمایه‌های نظامی و مالی مسلمانان حفظ شود، اقدامی که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) نیز آن را تحسین کرد و ستود. در این سریه، در آستانه تهاجم به کفار، حمزه سپاهیان خود را به قریه‌های مجاور سرزمین «جهینه» آورد و آنان را آماده کرد و به میدان آورد، «مجدبن عمرو» که رئیس و بزرگ آن قریه بود و با هر دو گروه متخاصم دوستی داشت، بین دو سپاه اسلام و کفار قریش به

سرکردگی ابوجهل، وساطت کرد، ابوجهل را از شکوه و شجاعت حمزه بیم داد و از سوی دیگر از حمزه خواست تا در صورت صلاح‌دید، از جنگ صرف‌نظر کند، حمزه مصلحت امر را بر صلح دانست و متارکه جنگ نمود و به مدینه مراجعت نمودند. وقتی‌که ماجرا را به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) اطلاع دادند، حضرت «مجدبن عمرو» را تحسین کرد و فرمود: آفرین بر او که آتش جنگ را خاموش کرد. (ابن سعد، ۳، ۱۰)

نمونه‌ی تاریخی دیگر که نشان از فهم نظامی و تحلیل بالای حمزه بر مسائل جنگی دارد، ماجرای تصمیم وی برای مقابله با کفار قریش پس از شکست سنگین در جنگ بدر بود. بر اساس گزارش‌های تاریخی، دشمنان اسلام، با انگیزه انتقام‌جویی از مسلمانان، مقدمات حمله به مدینه را فراهم کردند و با جلب همکاری از سایر قبایل، با امکانات فراوان از مکه حرکت کردند. در برخی نقل‌ها بیان شده است که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) به‌وسیله‌ی گزارش محرمانه عباس که مسلمان واقعی، اما غیر متظاهر به اسلام بود، از تصمیم قریش آگاه شد، سپس با تشکیل شورای نظامی که افسران و سربازان دلیر لشکر اسلام در آن گرد آمده بودند، نظر آنان را درباره‌ی شیوه دفاع از حریم مسلمانان پرسید، گروهی که در رأس آن‌ها «عبدالله ابّی» از منافقان مدینه بود، قلعه داری را پیشنهاد کرد، یعنی مسلمانان از مدینه بیرون نروند و مردان در کوچه‌ها تن‌به‌تن بجنگند و زنان از بالای بام‌ها و برج‌ها بر سر دشمن سنگ بریزند، پیران و سالخوردگان از مهاجر و انصار این نظر را تائید کردند، گروهی از جوانان که در غزوه بدر نبودند و شهادت می‌طلبیدند و دوست داشتند با دشمن مقابله کنند؛ گفتند ما را به مقابله دشمن از مدینه بیرون ببر، اما در مقابل، حمزه و «سعدبن عُباده» و «نعمان بن مالک بن ثعلبه» با طایفه‌ای از انصار گفتند: «یا رسول‌الله! می‌ترسیم دشمن گمان کند ما می‌ترسیم با آن‌ها مقابل شویم و آن‌ها را بر ما جری و گستاخ کند، درصورتی‌که در روز بدر تو با سیصد نفر بودی و خداوند تو را بر آن‌ها پیروز کرد و ما امروز عده‌ی بسیار هستیم و آرزوی چنین روزی را داشتیم و از خدا می‌خواستیم که این روز را برساند و حالا خداوند آن را به در خانه‌مان آورده است» (واقدی، ۱، ۲۱۰)

حمزه که در تمام مواقع در گفتار و کردار مورداحترام مردم و توجه خاص پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) بود گفت: «ای رسول خدا! به خدایی که قرآن را نازل کرده است، امروز غذا نخواهم خورد تا آن‌که در بیرون شهر با دشمن بجنگم! اگر ما در مدینه بمانیم، کفار قریش تصور خواهند کرد که ترسیده‌ایم، درنتیجه به خود مغرور شده ما را در برابر خود ضعیف و زبون می‌دانند». (همان، ۱، ۲۱۱– ۲۱۳؛ ابن هشام، ۳، ۶۷؛ ابن سعد، ۸، ۳۸، سبحانی، ۵۲۹)

پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) سرانجام نظریه‌ی اکثریت را که از آنِ این گروه پرشور و شجاع بود پذیرفت و خروج از شهر را بر قلعه‌داری و جنگ تن‌به‌تن ترجیح داد؛ هرگز شایسته نبود که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) پس از اصرار برخی از اصحاب مانند حمزه و سعدبن عباده، نظر عبدالله ابی از منافقان سرسخت مدینه بود را ترجیح دهد، حتی شاید عبدالله ابّی، نظر سوئی به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) داشت و از این راه می‌خواست ضربه محکمی بر حضرت و نیروهایش وارد نماید.

۳. جنگاوری‌های قهرمانانه

حضرت حمزه پس از گرایش به اسلام، همواره در پیشاپیش وقایع خطیر و جنگ‌ها بود و در صف اول مدافعان از حریم اسلام قرار داشت، ازاین‌رو در مواقع حساس، پست‌های خطیر به وی محول می‌شد.

در جنگ بدر که در رمضان سال دوم هجری رخ داد، حضرت حمزه چه در نبردهای تن‌به‌تن و چه در جنگ‌های دسته‌جمعی رشادت‌های بسیاری از خود نشان داد، زمانی که به مدینه خبر رسید کاروان قریش به سرپرستی ابوسفیان از مکه به شام می‌رود، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) برای تعقیب کاروان با گروهی تا «ذات العشیره» رفت و تا اواخر ماه ذی‌قعده ماند ولی دست به کاروان نیافت و به‌سوی مدینه با همراهان مراجعه نمودند.

ابوسفیان در راه رفتن به شام متوجه شده بود که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در تعقیب اوست؛ پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) توسط افرادی که به‌عنوان کسب اطلاعات و خبرگیری تعیین کرده بود، اطلاع پیدا کرد که کاروان نامبرده از شام خارج شده و به‌سوی مکه مراجعت می‌کند، بلافاصله رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) با سیصد و سیزده نفر از مدینه خارج شدند تا جلوی کاروان را بگیرند و کالاهای تجارتی آنان را ضبط نمایند، (ذهبی، ۵۰؛ ابن هشام، ۱، ۶۰۷) ابوسفیان که باکمال احتیاط پیشروی می‌کرد و از کاروان‌ها سراغ می‌گرفت و مرتب اطراف را بررسی می‌کرد، مطلع شد که محمد (صلی‌الله علیه و آله) با اصحاب خود از مدینه بیرون آمدند تا جلوی کاروان را بگیرند، ناگزیر شتر سوار تندروی به نام «ضمضم بن عمرو غفاری» را اجیر کرد تا به مکه برود و قریش و صاحبان کالا را از ماجرا با خبر کند.

ضمضم که به دستور ابوسفیان گوش‌های شتر خود را بریده و بینی آن را شکافته و جهازش را برگردانیده و پیراهن خود را از عقب و جلو چاک زده بود، با وضع تحریک‌آمیزی وارد

مکه شد، بر روی شتر ایستاد و فریاد زد: ای مردم خبر وحشتناکی دارم، مال‌التجاره شما در خطر است! محمد و یاران او در صددند تا اموال شما را مصادره کنند، گمان نمی‌کنم دیگر آن اموال به دست شما برسد، به فریاد برسید! به فریاد برسید! (واقدی، ۱، ۲۱۱)

این وضع محرّک، صحنه‌ای انقلابی در مکه به وجود آورد، قریشیان و سران مکه یکدیگر را تحریک کرده و آماده جنگ می‌کردند، طولی نکشید که نه‌صد و پنجاه نفر مرد جنگی با همراه داشتن هفت‌صد شتر و صد اسب با وسایل کافی غرق در اسلحه شده، برای نجات کاروان از مکه بیرون آمده و به‌سوی سپاه اسلام حرکت کردند.

ابوجهل، عتبه، شیبه، ربیعه در رأس این سپاه باکمال غرور در پیشاپیش لشگر رهسپار شدند، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) با یاران خود به دشت «بدر» رسیدند و در کنار چاه بدر در انتظار کاروان ماند، ابوسفیان از بیراهه کاروان را به‌سوی مکه برد و قافله‌ی خود را از خطر رد کرد.

قریشیان چند نفر از غلامان خود را پیشاپیش فرستادند تا از اوضاع‌واحوال خبر بیاورند، این غلامان نابجا به بدر رسیدند، خواستند از آب چاه استفاده نمایند، اما توسط مسلمانان دستگیر شدند، از طریق همین غلامان اطلاعات خوبی راجع به عدد لشگر قریش و... به دست مسلمانان آمد و غلامان بازداشت شدند، این خبر به قریش رسید، بسیار وحشت کرده و از حرکت کردن خود پشیمان شدند ولی با گفتار تحریک‌آمیز گروهی، لشگر قریش حرکت خود را ادامه دادند تا صبح روز هفدهم رمضان سال دوم هجرت از پشت تپه ریگ به دشت بدر سرازیر گشتند و در ناحیه‌ای از بدر متمرکز شدند. وقتی‌که قریش کم تعداد بودن اصحاب رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) را دیدند، ابوجهل گفت: «این عدد بیش از خوراک یک نفر نیستند و اگر تنها غلامان ما به جنگ آن‌ها روند، آن‌ها را اسیر خواهند کرد»، در میان این بحران، «اسود مخزومی» که مردی خشن بود چشمش به حوضی که مسلمانان ساخته بودند افتاد، پیمان بست که یکی از این سه کار را انجام دهد: یا از آب حوض بنوشد و یا آن حوض را خراب کند و یا کشته شود، از صفوف مشرکان درآمد و به‌طرف حوض رهسپار شد، در نزدیکی حوض، حمزه در برابر او قرار گرفت؛ بین حمزه و او نبرد سختی درگرفت سرانجام حمزه پای اسود را از ساق جدا کرد، او درحالی‌که از ساق پایش خون می‌ریخت خواست به پیمان خود وفا کند و از آب حوض بیاشامد، حمزه مهلتش نداد، با ضربتی دیگر او را در میان آب کشت. (طبری، ۲۲، ۱۲۷؛ ابن سعد، ۲، ۱۷؛ طباطبایی،۱۷، ۴۴)

همین مسئله، پیش آمد جنگ را قطعی ساخت، بااینکه رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) پیام

فرستاد که من مایل نیستم که جنگ از ناحیه ما شروع شود، راه خـود را پـیش گرفتـه برگردیـد، «عتبه» نیز پیشنهاد نهی از جنگ را پذیرفت و سعی در متقاعد کردن سـپاه بـه پرهیـز از جنـگ داشت که با وسوسه‌انگیزی ابوجهل منصرف شد و به این شکل غزوه‌ی بدر رقم خورد.

یکی از مهم‌ترین دلاوری‌های حمزه در جریان جنـگ بـدر، کشـتن «طعیمـهٔ» اسـت، وی فرزند عدی، یکی از قهرمانان معروف و بـزرگ عـرب بـود کـه در غـزوه‌ی بـدر، بـه حمایـت از مشرکین با مسلمانان می‌جنگید، این مرد قوی‌پنجه به شکل جالبی به دست حمـزه کشـته شـد، به‌طوری‌که واقدی مورخ بزرگ اسلام می‌گوید: حضرت علـی (علیـه‌السـلام) فرمـود در روز بـدر هنگامی‌که آفتاب بالا آمد و لشگر ما و مشـرکین بـه مقاتلـه پرداختنـد، مـن در تعقیـب یکـی از مشرکین تاختم، ناگاه دیدم در جلوی تل، «سعد بن خثیمه» با یکی از مشرکین می‌جنگند تا آنکه آن مشرک، سعد را کشت و در حالیکه آن مشرک، سوار بر اسبی بود تا مرا دید، شـناخت و فریـاد زد: «هلم یا بن ابیطالب الی البراز»؛ «ای پسر ابوطالب به میدان من بیا»، چون او در بـالای تـل قرار داشت و من پائین و از طرفی قد من کوتاه بود، به عقب برگشتم تا در جای همـوار ایسـتادم، صدا زد: «ای پسر ابوطالب فرار می‌کنی؟» گفتم: «قریـب بـه فـرار اسـت»؛ وقتـی‌کـه در جـای هموارى قرار گرفتم او به‌سوی من نزدیک شد، شمشیری حوالـه مـن نمـود، بـا سـپر رد کـردم، به‌قدری ضربت او سنگین بود که در سپرم اثر گذاشت، بلافاصـله شمشـیری بـه گـردنش فـرود آوردم که به لرزه درآمد، گمان کردم این ضربتی که زدم کار او را می‌سازد ولی شمشـیر بـر روی زره او وارد شده بود، در این هنگام برق شمشیری را از پشت سر احسـاس کـردم، سـرم را فـرود آوردم، چنان از پشت وارد شد که کاسه سرش با کلاه خودش جدا شد و بـه قتـل رسـید، همـان لحظه دیدم آن شمشیرزن گفت: یا علی! او را بگیر، من فرزند عبدالمطلب هستم، نگاه کردم دیدم حمزه عموی من است و آن مقتول «طعیمهٔ» پسر عدی است. (مجلسی، ۶، ۴۷۷)

حمزه همچنین در روز بدر «اسودبن عبدالاسدبن هلال بن عبدالله بن عمـربن مخـزوم» را به قتل رسانید و باز به گفته ابن هشام، با سعدبن ابی وقّاص مشترکاً نُبیهٔ بن حجّاج بن عامر را به قتل رساندند، (ابن هشام، ۲، ۳۷۰-۳۷۲) عائذبن سائب بن عُوَیمر را مجروح کرد، او اسـیر شـد و خود را باز خرید کرد و در راه بر اثر آن جراحات مرد. (همان،۲، ۳۷۳) حمزه در روز بدر طعیمهٔ بن عدّی، برادر مطعم بن عدّی را نیز به قتل رسانید و هم در آن روز، سـبِاع خُزایـی را کشـت. (ابـن عبدالبرّ،۱، ۲۷۳)

در کارزار جنگ احد که از بامداد روز هفتم شوال سال سـوم هجـرت آغـاز شـد؛ نیروهـای

اسلام در برابر نیروهای متجاوز قریش صف‌آرایی کردند، نخستین نبرد تن‌به‌تن آغـاز شـد، علـی (علیه‌السلام) با نه تن از دلاوران کفار جنگید و همه را به خاک فلاکـت افکنـد، پـس‌ازآن حملـه عمومی آغاز شد، رزمندگان اسلام به لشکر کفر حمله کردند، در این میان حمزه قهرمانانه به قلب دشمن می‌تاخت و خالصانه می‌جنگید و حماسـه مـی¬آفریـد، حمـزه در ایـن روز بـا دو شمشـیر می‌جنگید و فریاد می‌زد: «من شیر خدایم». (واقدی،۱،۷۶، ۸۳، ۲۱۱)

غزوه‌ی احد، آخرین غزوه‌ای بود که حمزه سیدالشهدا در آن جنگیـد و بـه شـهادت رسـید. پس از آگاهی پیامبر و مسلمانان از لشکرکشی مشرکین و موضـع‌گیـری در منطقـه احـد، جنـگ سختی میان آن‌ها به پا شد. پرچم‌داران قریش که همگی از «بنی عبدّالدار» بودند، اولین نفرشان به دست حضرت علی (علیه‌السلام) کشته شد، از این صحنه همه مسـلمانان خوشـحال شـدند و پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) صدا به تکبیر بلند فرمود و مسلمانان نیز تکبیر گفتند، (همـان،۱،۲۲۵) پرچم‌دار بعدی به دست حمزه کشته شد. حمزه در حال برگشتن از میدان مـی‌گفـت: «مـن پسـر ساقی حاجیانم». (همان، ۲۲۷)

در جریان جنگ احد و در آخرین لحظات زندگی خویش نیز، حمزه دلاورانه از حریم اسلام و پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) دفاع کرد، او چند بار حمله سختی به دشمن کرد و هر بار در میـان لشگر دشمن ناپدید می‌شد، پس‌ازآنکه به قرارگاه خود برگشت، مردم او را تحذیر می‌کردند و می-گفتند: مواظب باش ای عموی رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله)! حمزه ناگزیر به حضور رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) آمد، آن حضرت زمانی که عموی خود را دیدند، شتابان به استقبال او آمدنـد و او را در آغوش گرفتند و با او معانقه کردند و بین چشمانش را بوسیده و روانه میدانش نمودنـد؛ بعدازاین ماجرا بود که حمزه، به دشمن حمله کرده و دیگر بازنگشت. (همان، ۷۶، ۲۱۱)

حمزه باکمال دلاوری، جانانه مجاهده می‌کرد و از هر سـوی حملـه‌کننـدگان را بـه عقـب میراند ولی در این میان بااینکه سپاه اسلام کاملاً بر اوضاع مسـلط بـود و در حـال عقـب رانـدن دشمن به سر می‌برد، حمزه (علیه‌السلام) با نقشه عجیبی به دست غلام حبشی (وحشـی) شـهید شد. (همان،۲، ۵۳۴)

در اسدالغابه از ابن شیّاب نقل شده است که روز احد، آخرین کس که بـا رسـول‌الله بـود و فرار نکرد حمزه بود، با دشمنانش می‌جنگید تا کشته شد، او را «اسدالله» می‌خواندند. (ابن اثیـر۲، ۵۲) گفته‌اند که وی در احد پیش‌ازاین که کشته شود، بیش از سی نفر–و به قولی سی‌ویک نفـر– را کشت، ازجمله عثمان بن ابی طلحه عَبدَری و اَرطاهٔ بن شُرَحبیل بن هاشم بن عبـد منـاف بـن

عبدالّدار و سباع بن عبیدالعزّی را. (واقدی، ۱، ۲۱۰)

۴. نگرش و عقیده الهی به مسئله جهاد و شهادت

در کشاکش جنگ احد و پس‌ازآن که حمزه (علیه‌السلام) شماری از دشمنان را کشت، به‌سوی قرارگاه نیروهای اسلام بازگشت و لحظاتی بعد دوباره حمله را آغاز کرد، حمزه شجاعانه میداندار صحنه نبرد بود و شجاعانه به مصاف دشمن می‌رفت، هرگاه حمله می‌کرد دشمنان با دیدنش می‌گریختند و کسی تاب ایستادن در برابرش را نداشت، (طبری،۲،۵۳۴) گاهی می‌کشت و گاهی اسیر می‌کرد (همان) و خود را در معرض قرار می‌داد و به قلب سپاه دشمن می‌تاخت، هم‌رزمانش از او می‌خواستند که مراقب خود باشد و به او چنین می‌گفتند: «تو وقتی‌که جوان‌تر و قدرتمندتر بودی، این‌گونه خود را به خطر نمی‌انداختی؟ چگونه است که اکنون در این سن و سال این‌قدر بی‌باک شده‌ای؟ ای حمزه! شمشیر، پیر و جوان و قوی و ناتوان نمی‌شناسد، این‌قدر خود را در دسترس دشمن قرار مده!».

اما کسی از درون حمزه آگاه نبود، او سرانجام در برابر هشدارهای دلسوزانه هم‌رزمانش، لب به سخن گشود و گفت: «در جوانی از حوادث و خطرها بسیار احتیاط می‌کردم، چون سفر از این دنیا را مرگ و نیستی می‌پنداشتم و البته که همگان از مرگ می‌پرهیزند، ولی اکنون به برکت نور محمدی، این سفر را دیگر مرگ و فنا نمی‌دانم، خدا را سپاس که بیدارم کرد تا با چشم‌باز به دنیا بنگرم، مرگ را نابودی نمی‌دانم و به همین سبب، بدون ترس به دشمن می‌تازم». (ابن اثیر، ۱، ۲۸۲)

این کلمات و عبارت، نشانگر عمق باورهای اصیل اعتقادی حمزه به مسئله معاد و تکامل انسان است که باعث می‌شد شجاعانه در عرصه نبرد، از جان خود در مقابل دشمن دریغ ننماید.

حمزه سیدالشهدا، در جنگ‌ها آنچنان سخت با دشمن می‌جنگید که مورد تعجب «صفوان ابن امیه» مشرک قرار گرفت. صفوان پرسید: او کیست که این‌گونه می‌جنگد؟ پاسخ دادند: حمزه بن عبدالمطلب، گفت: تا به امروز ندیده بودم که مردی چنین بر خویشان خود بتازد. (واقدی،۱،۲۹۰)

ابن اسحاق اشعاری را به مناسبت پیروزی بدر از قول حمزه نقل می‌کند که خلاصه و مضمونش چنین است:

«آیا نمی‌بینی از عجایب روزگار که خداوند اسبابی فراهم می‌کند که امر او نافذ و آشکار

گردد! قومی ناسپاس و زیانکار که یکدیگر را به نافرمانی و کفر سفارش می‌دادند، شبی در بدر جمع شدند، ما در جستجوی کاروان آن‌ها بودیم که خود به‌سوی ما آمدند. در مقابل خود جز نیزه چیزی ندیدند، شمشیرهای برنده را از نیام کشیدیم، عتبه و شیبه به زیر خاک رفتند و عمرو و حامیان او را به خاک و خون کشیده شدند. زن‌ها بر آن‌ها گریبان‌چاک نمودند و نوحه کردند، کسانی بودند که در گمراهی خود می‌کوشیدند و پرچم‌های زیان می‌بستند، پرچم‌های گمراه‌کننده که شیطان با مکر و فریب می‌کشید و دنبال آن می‌رفتند، وقتی زیان خود را دیدند و به سزای خود رسیدند، شیطان به آن‌ها گفت من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدای غالب می‌ترسم! وقتی به چاه‌های بدر رسیدند آن‌ها هزار نفر بودند، ما مانند شتران نر بودیم، لشکر خدا به ما کمک کرد که حق آشکار شود، جبرئیل در زیر پرچم ما بر آن‌ها تنگ گرفت و آن‌ها را به نیستی کشانید». (ابن هشام، ۳، ۸)

در این اشعار، به‌روشنی می‌توان به اصول و مبانی فکری و اعتقادی حمزه در یاری خداوند در جهاد و جنگ دست‌یافت، او در این اشعار، پیروزی لشکر اسلام بر دشمن را مدیون کمک خداوند و مددهای الهی می‌داند.

۵. رعایت اصل فتوت و جوانمردی در میدان جنگ

بخش مهمی از شخصیت نظامی حمزه را، اخلاق متعالی او که در عرصه فرماندهی هم متجلی شده بود و از آن می‌توان با عنوان اخلاق نظامی نام برد را تشکیل داده بود، در رفتارشناسی حمزه سیدالشهدا، فتوت و جوانمردی به‌عنوان اصل ثابت به‌خصوص در نبردهای تن‌به‌تن و رودررو قابل مشاهده بود، ازاین‌رو ایشان در جنگ‌ها از یک نماد مانند پر بر کلاه‌خود و یا بر سینه یا کلاه‌خود استفاده می‌کرد تا دشمنان به شخصیت نظامی او پی ببرند و به‌دوراز مکر و فریب نظامی، آشکارا وارد نبرد می‌شد.

مستند این گزاره گزارش‌های تاریخی است که بیان می‌دارد حمزه از کسانی بود که هنگام جنگ بر خود نشان می‌بست تا او را بشناسند، پری بر سینه یا کلاه‌خود نصب می‌کرد و این نشان آن بود که جنگی نمایان و جوانمردانه خواهد کرد. عبدالرحمان بن عوف گوید: در بدر من پس از فرار مشرکین مشغول جمع‌آوری غنائم بودم، ناگاه چشمم به امیهٔابن خلف و پسرش که از مشرکین بودند افتاد، مرا صدا زدند و کمک خواستند، از من پرسیدند: «مردی که هنگام نبرد پر شتر مرغ به منزله علامت با خود داشت که بود؟» گفتند: «او حمزه، عموی پیامبر بود»، گفت:

«گفت: او امروز کارهای زیادی علیه ما کرد. او بود که صفوف ما را در هم شکست و به خاک سیاهمان نشانید». (همان؛ واقدی، ۲، ۵۲ و ۱، ۷۶)

در مقابل این جوانمردی‌ها، حمزه در ناجوانمردی کامل، توسط وحشی، غلام «جبیر بن مطعم» که عموی او نیز در جنگ بدر کشته شده بود به شهادت رسید، وی از سوی هند مأمور شد با به کار بردن حیله و مکر، به آرمان دختر عتبه، جامه‌ی عمل بپوشاند، هند به وحشی پیشنهاد کرد که یکی از این سه تن – پیامبر اسلام و امیرمؤمنان، امام علی (علیه‌السلام) و حمزه– را برای گرفتن انتقام خون پدرش از پای درآورد. قهرمان حبشی در پاسخ گفت: من هرگز نمی‌توانم به محمد (صلی‌الله علیه و آله) دسترسی یابم؛ زیرا یارانش از همه‌کس به او نزدیک‌ترند. علی (علیه‌السلام) نیز در میدان نبرد بسیار بیدار است، ولی خشم و غضب حمزه در جنگ به اندازه‌ای زیاد است که هنگام نبرد از اطرافش غافل می‌شود، شاید بتوانم از راه حیله و اغفال، او را از پای درآورم. هند به همین اندازه راضی شد و قول داد اگر در این راه موفق شود، او را آزاد کند، گروهی بر این باورند که جبیر با غلام خود، وحشی، چنین قراردادی بست؛ زیرا عمویش در بدر کشته شده بود.

وحشی می‌گوید: «روز احد، در مرحله پیروزی قریش، من به دنبال حمزه بودم. او به‌سان شیری غرّان، به قلب سپاه حمله می‌برد و به هر کس می‌رسید، او را بی‌جان می‌ساخت. من خود را پشت درخت‌ها و سنگ‌ها پنهان کردم؛ ... و در نهایت توانستم ایشان را به شهادت برسانم». (ابن اثیر، ۲، ۴۷؛ واقدی،۱، ۱۸۶)

در برخی روایت‌ها از زبان خود وحشی نقل می‌کنند: «چون حمزه از پای درآمد، شکمش را پاره کردم؛ جگرش را بیرون آوردم و نزد هند بردم، هند بی‌درنگ جگر را به دندان کشید، ولی در دهانش مانند استخوان سفت شد و نتوانست بخورد، پس آن را بر زمین افکند». هند، پس از شهادت حضرت حمزه نیز، کینه خود را به پیکر این شهید بزرگ اسلام ابراز کرد. او کنار جنازه حضرت حمزه آمد؛ گوش و دماغش را برید و با آن‌ها برای خود گردن بندی درست کرد و دست و پای حمزه را نیز زخمی کرد. (ابن هشام، ۲، ۷۲۶۹؛ مجلسی، ۲۰، ۱۵۵)

در این گزارش‌ها، به‌روشنی می‌توان ناجوانمردی و خوی وحشیگرانه را در شهادت حمزه درک کرد، مسئله‌ای که در سبک نظامی حمزه وجود نداشت، وی همواره در جنگاوری‌ها، خود را به دشمن معرفی می‌کرد و نبرد آشکار و منصفانه‌ای را که در بیشتر مواقع همراه با پیروزی و غالب شدن بر دشمن بود به نمایش می‌گذارد.

۶. پیش‌آهنگ لشگر اسلام

حضرت حمزه پس از اظهار اسلام، باجان و دل از دین خدا دفاع کرد و در راه آئین اسلام، تلاش‌ها و فداکاری‌های بسیاری نشان داد؛ تا آنجا که به لقب «اسدالله» و «اسد رسول‌الله» مفتخر شد. همچنین فرماندهی سپاه اسلام در نخستین پیکار مسلمانان با مشرکان به حمزه سپرده شد. (ابن هشام،۳،۱۴۰)

از سال دوم هجری بین مسلمانان و کفّار جنگ شروع شد و قرار پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) بر آن بود که هرگاه خود با سپاه از مدینه بیرون می‌آمد یک نفر را در مدینه خلیفه و جانشین برای خود نصب می‌کرد و اگر «سریه» بود، چون خود در مدینه می‌ماند، یک نفر را آمر و فرمانفرمای لشکر قرار می‌داد، بین صاحبان کتب سیر و تاریخ در شمار غزوه‌ها و سریه‌هائی که در اسلام واقع شد اختلاف است، مختصر آنکه غزوات را تا ۲۷ و سریه‌ها را تا ۵۶ نام برده‌اند، (سپهر و کیانفر، ۱، ۱۲۲) نکته‌ی قابل‌توجه این است که حمزه در اولین غزوه «ابواء» و در اولین –سریه که به نام سریه‌ی حمزه نامیده شد–پیشاپیش جنگ بود و پس از پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) در رأس قرار داشت و این مطلب به‌جای خود از موقعیت و شخصیت نظامی و ممتاز حمزه حکایت دارد. (ابن هشام، ۲،۲۴۵؛ واقدی، ۱،۹)

در نخستین سریه‌ی مسلمانان با کفار، کاروان تجارتی قریش براثر عبور در حدود و قلمرو مسلمانان، آنان را از نظر اقتصاد و تجارت در محاصره و خطر قرار داده بودند، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) برای قریش پیغام فرستاد که کاروان، حق ورود به قلمروی اسلامی را ندارد، ولی برخلاف انتظار به مدینه خبر رسید که کاروان تجارتی به سرپرستی ابوجهل از راه مدینه از شام می‌آید و به‌سوی مکه رهسپارند، رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) حمزه را به عنوان اولین فرمانده سریه‌ها، همراه با سی سوار نظام از مهاجرین به تعقیب آنان فرستاد، لواء که پرچم سفیدی بود را به دست وی داد و آن‌ها به‌قصد کاروان از مدینه خارج شدند تا در محلی که در کنار دریای شام –دریای سرخ– در سرزمین جهینه به کاروان قریش که سیصد نفر بودند برخورد کردند. (واقدی،۱، ۹)

۷. هم‌رزم علی (علیه‌السلام) در جنگ‌ها

آنچه در بررسی سیره‌ی نظامی حمزه قابل‌توجه این است که در طول حیات شریف خود، در نبردهای مهم سپاه اسلام در کنار حضرت (علیه‌السلام) به‌عنوان جنگ‌آور شجاع به نبرد

می‌پرداخت.

به‌رسم دیرینه‌ی عرب که در آغاز جنگ، تن‌به‌تن نبرد می‌کردند سپس حمله عمومی شروع می‌شد، (جوادعلی، ۵، ۱۱۲) در ابتدای جنگ بدر، عتبه و شیبه و ولید بـه صـحنه آمدنـد و غـرّش کنان مبارز می‌طلبیدند. پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) سه نفر از انصار را برای مقابله با آن‌ها از صف مسلمانان بیرون فرستاد، عتبه، همین‌که آن سه نفر را شناخت گفت: «شما برگردیـد، سـه نفـر از قریش به جنگ ما بیاید»! سپس فریاد زد: «ای محمد! کسانی را به‌سوی ما بفرست که هم‌ردیف ما باشند!». (ابن هشام، ۲۹۵،۲)

در نقلی دیگر بیان شده است که وقتی‌که عتبه و شیبه و ولید از لشکر کفار بیرون آمدنـد و مبارز طلبیدند سه نفر از جوانان انصار، معاذ و معوذ و عوف، فرزندان عفراء برای مقابلـه بـا آن‌هـا حاضر شدند. بعضی گفته‌اند سومین نفر آنان، عبدالله بن رواحه بود. رسول خدا (صـلی‌الله علیـه و آله) دوست نداشت در اولین جنگ مسلمانان با مشرکان از انصار پیش رونـد و مـی‌خواسـت بنـی اعمام و اقوامش از خود قوت و قدرت نشان دهند، لذا امر فرمود که جوانان انصاری به‌صف خـود برگردند و برای آن‌ها دعای خیر کرد. مشرکین گفتند: ای محمد آن‌هایی که از قوم ما و همتـای ما باشند برای مبارزه است. رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) فرمود: «ای بنی‌هاشـم برخیزیـد و در راه حقی که پیامبر شما را مبعوث کرد بجنگید؛ زیرا باطل خود را آورده‌اند که نور خدا را خـاموش کنند». (واقدی، ۱، ۶۸؛ ابن سعد، ۲، ۱۷)

سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) رو به پسرعموی خود «عبیدهٔ بن حارث» کـه در آن روز هفتادسال عمر داشت، کرد و سپس به عموی خود حمزه سپس به علی (علیه‌السلام) کـه بـه پشمینه‌ای سپید شناخته می‌شد، فرمود: برخیزید و جواب قریش را بدهید! آنگاه فرمـود عبیـده بـا عتبه بجنگد، حمزه با شیبه و علی (علیه‌السلام) با ولید هم آورد شود که به نظر مـی‌رسـد پیـامبر این تقسیم را بر اساس سن افراد انجام داده‌اند.

عبیده و حمزه و علی (علیه‌السلام) به میدان آمدند، عتبه گفت: «سخن بگوییـد تـا شـما را بشناسیم»، حمزه گفت: «من حمزه بن عبدالمطلب هستم، شیر خـدا و پیـامبرش»؛ عتبـه گفـت: «همتای خوبی است و من شیر هم‌پیمانانم، آن دو تن همراهانت کیـان‌انـد؟» گفـت: «علـی بـن ابی‌طالب (علیه‌السلام) و عبیدهٔ بن حارث»، گفت: «همتایان خوبی هسـتند». (ابـن سـعد، ۲، ۱۷) طبق نوشته‌ی ابن هشام در سیره‌ی خود، (ابن هشـام، ۲۹۵،۲) حمـزه و علـی (علیـه‌السـلام) بـه هم‌ردیفان خود مهلت ندادند و در یک‌لحظه آنان را کشتند ولی نبرد عبیده با عتبه طـول کشـید،

عبیده در این نبرد دچار جراحت شد، علی (علیه‌السلام) و حمزه حمله کردند و عتبه را کشتند و عبیده را به لشکرگاه رساندند، آیات ۱۹-۲۴ سوره حج، درباره آن‌ها نازل شد؛ (واقدی،۱، ۷۶؛ طباطبایی، ۱۷، ۴۶) قیس بن عباده دراین‌باره بیان کرده است که از ابوذر شنیدم که می‌گفت: این آیه «هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ» (حج،۱۹) در مورد عبیده و حمزه و علی (علیه‌السلام) ازیک‌طرف و عتبه و شیبه و فرزندان ولیدبن عتبه، اشخاصی که در روز غزوه‌ای بدر مبارزه کردند، نازل شده است. (ابن‌ابی‌حاتم، ۸، ح۲۴۷۹)

مورخان در تاریخ نبرد بدر نوشته‌اند که شمار بسیاری از مشرکان به دست با کفایت حمزه سیدالشهدا و علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) کشته شدند، جنگ بدر که پایان یافت، حدود هفتاد کشته از مهره‌های درشت مشرکان، نابود و هفتاد تن اسیر شدند، (یعقوبی،۲، ۳۷) این نبرد برای قریش بسیار تلخ و تکان‌دهنده بود، تیغ‌های کافرکش حمزه و علی (علیه‌السلام) هرگز از یاد مشرکان و بازماندگان آن کشته‌ها نرفت، ابوسفیان که آتش‌افروز جنگ علیه مسلمانان بود و در فتح مکه، منافقانه و برای حفظ جان به اسلام گروید، در دوران عثمان هنگام عبور از کنار قبر حمزه، لگدی بر آن زد و از سر طعن و طنز گفت: «ای ابوعماره! آنچه دیروز به خاطر آن به روی یکدیگر شمشیر می‌کشیدیم (خلافت)، امروز در دست بچه‌های ماست و با آن بازی می‌کنند». (ابن ابی الحدید، ۱۶، ۱۳۶)

بنا به گفته ابن هشام در بدر، همچنین حمزه و علی (علیه‌السلام) و زیدبن حارثه مشترکاً حنظلهٔ بن ابی سفیان را به قتل رساندند، (ابن هشام، ۲، ۳۶۵) حمزه با علی بن ابی‌طالب و ثابت بن جِذع، برادر بنی حرام، زمعهٔ بن اسود بن عبدالمطلب بن اسد را به قتل رسانید، همچنین به گفته‌ی وی، حمزه و علی (علیه‌السلام) عقیل بن اسود مطلب را مشترکاً به قتل رساندند. (همان)

از دیگر مبارزات حمزه در کنار امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌توان به هلاکت «طعیمهٔ بن عدی»، قهرمان شجاع عرب، در جنگ بدر اشاره کرد، به گفته‌ی حضرت علی (علیه‌السلام)، حمزه در کارزار جنگ حضرت با وی، با ضربت شمشیر خود او را از پای در می‌آورد. (مجلسی، ۱۹، ۳۲۸) در جنگ احد نیز پس‌ازآن که جنگ‌آوران هماورد طلبیدند و از هر سو طرفین به هم حمله‌ور شدند، دلاوری‌های حمزه و علی (علیه‌السلام) در کنار یکدیگر، در سپاه اسلام مشهود بود. (واقدی، ۱، ۷۶، ۸۳، ۲۱۱)

نتیجه‌گیری

تاریخ اسلام مرهون خون‌های پاک و ارزشمندی است که نثار این شجره‌ی طیبه گردیده است؛ شهدای گران‌قدری که از آغاز ظهور اسلام تاکنون، از جنگ بدر، احد و احزاب تا شهیدان راه فضیلت عصر حاضر گوهر وجودی خویش را با اندیشه‌ی ناب محمدی صیقل داده‌اند. پرارزش‌ترین فرازهای تاریخ، صفحاتی است که از زندگانی این مردان بزرگ بحث می‌کند، مردان بزرگی که تاریخشان نیز بزرگ و باعظمت است و شاهکاران خلقت و تاریخ‌اند، خصوصاً افرادی که در سال‌های اولیه رسالت نبی مکرّم اسلام (صلی‌الله علیه و آله) در کنار آن بزرگوار بوده و بدون واسطه از سرچشمه زلال وحی سیراب گردیدند. در میان این گوهران آفرینش، نام حمزه سیدالشهدا درخشندگی دیگری دارد. عموی غیور رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) که همچون سدی محکم و استوار در برابر امواج توفنده و سیل‌آسای مشرکین ایستاد و چون شیری روباه‌صفتان را به خواری و زبونی واداشت تا آنجا که ملقب به «اسدالله» شد و درجه والای سیدالشهدا را از آن خود نمود.

پرچم، در سپاه اسلام از اهمیت خاصی برخوردار بود و پرچم‌دار صاحب فضیلت و منقبت به شمار می‌رفت، در برخی از منابع شیعی یکی از مهم‌ترین صفات حضرت علی علیه‌السلام، «صاحب لواء» بودن یاد شده است. این مسئولیت خطیر و مهم، بنا بر تواتر گزارش‌های تاریخی، اولین بار به عهده حمزه سیدالشهدا قرار داده شد.

حمزه سیدالشهدا، از نبوغ، خلاقیت و مهارت فوق‌العاده‌ای در فرماندهی برخوردار و همه صفات و ویژگی‌های فرماندهی را به کمال دارا بوده است. فرماندهی او در بیشتر موارد، از عوامل مهم پیروزی خیره‌کننده مسلمانان درنبرد با دشمنانشان بود، علاوه بر این در میدان نبرد آنگاه‌که در قالب یک رزمنده حضور می‌یافت، در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین وضعیت جنگ که حتی بعضی از یاران نزدیک پیامبر معرکه را ترک کرده، به قله کوه‌ها و شیار دره‌ها پناه می‌بردند، دلیرانه مقاومت می‌نمود، نه با یکدست که با دو شمشیر و با هر دودست از رسول خدا دفاع می‌کرد و با سپر قرار دادن وجود خویش، حملات پیاپی دشمن را که متوجه جان آن حضرت بود، در هم می‌شکست تا اینکه به مقام ارجمند شهادت نائل شد و در تاریخ به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین سرداران و مجاهدین مقاوم از مجاهدان شجاع و با اخلاص و از مدافعان و شهدای نامی اسلام و به‌صورت عالی‌ترین الگو و سرمشق متجلی گردید.

این شخصیت بی‌بدیل اسلام، چه در مرحله‌ی فکری و تصمیم‌گیری‌های خطیر نظامی و

چه درصحنه نبرد و حضور فیزیکی در تهاجمات و چه در بعد ارزشی و اعتقادی، همـواره یکـی از برترین صحابه پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) بود که این پژوهش به‌اختصار به نشان دادن برخـی از این نقش‌ها و آثار آن در پیروزی و قدرت سپاه اسلام و توانمندسازی جامعه نوبنیاد اسلامی اشاره داشت.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبۀ آیت‌الله المرعشی النجفی (ره)،۱۴۰۴ق.
۳. ابن اثیر، عزالدّین ابو الحسن علی بن محمد، اسد الغابۀ فی معرفۀ الصحابۀ، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق: محمدعبدالقادرعطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
۵. ابن کثیر، البدایۀ و النهایۀ، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۶. ابن هشام، السیرۀ النبویۀ، تحقیق: مصطفی السقاءابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دارالمعرفۀ، بی تا.
۷. ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، ۱۳ جلد، مکتبۀ نزار مصطفی الباز – عربستان – ریاض، چاپ: ۳، ۱۴۱۹ ه.ق.
۸. جواد علی، المفصّل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۷۶ م.
۹. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، بیروت: داراکتاب العربی، ۱۴۰۹ ق.
۱۰. سبحانی تبریزی، جعفر، فروغ ابدیت (تجزیه‌وتحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. سپهر،محمدتقی‌بن‌محمدعلی، کیانفر، جمشید، ناسخ التواریخ هجرت، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰ش.
۱۲. سپهری، محمد، ترجمه الصحیح من سیرۀ النبی الاعظم (سیرت جاودانه)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. شیبانی، محمدبن حسن، شرح السیر الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیۀ، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقرموسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۰.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، تهران: بی‌نا، ۱۳۹۰ ش.

۱۶. طبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۷۸ ش.
۱۷. ـــــ تاریخ الطبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲ ش.
۱۸. عاملی، سید محسن امین، اعیان الشیعه، لبنان: دار التعارف، ۱۴۲۱ ق.
۱۹. عیاشی، تفسیرالعیاشی، محقق: رسولی محلاتی، تهران: العلمیهٔ، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. محدثی، جواد، آشنایی با اسوه‌ها، حمزه سیدالشهدا، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۴ ش.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۱۵ ق.
۲۲. مفید، محمدبن محمد، الارشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد، قم: موسسه آل البیت، ۱۴۱۳ ق.
۲۳. واقدی، ابوعبدالله محمدبن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. یعقوبی، احمدبن محمدبن واضح، تاریخ الیعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی- فرهنگی،۱۳۸۹ ش.